



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعید افغانی د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعید افغانی : آزاده ، ټولنيزه، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته ښه راغلاست !

## نوښته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی »

تاریخ نشر مجدد : اول اگست 2022 میلادی

# طیب پگو مرض من چه و چاره ام چیست ؟ « قسمت هشتم »

وضع موجوده وطن رقت بار است و اکثر نمیدانند چاره اساسی چه خواهد بود !  
از چندی است که در وطن حکومت ها رد و بدل میشوند و اکثر مردم با امید اصلاحات جدید که شکایت و مشکلات مردم توسط حکومتها جدید حل گردد ، جز انتظار کشیدن چاره دیگری ندارند!

مگر؛ اندکی نمیگذرد که امیدواری ها به مایوسی ها مبدل میگردند و کاسه صبر انتظار بالاخره لب ریز شده و شکایت ها روز بروز قوس ارتقایی خود را می پیمایند .

پس ؛ اگر وضع با این رونق دوام کند باور کنید که خطرات تباہ کن بمیان خواهد آمد ، بناچاره اساسی را باید جستجو نمایم که حکومت ها چرا نمیتوانند مشکلات مردم را حل کنند ؟

زیرا تا وقتی که سبب و علت اساسی مرض تشخیص نگردد ، چاره اساسی به عمل آمده نمیتواند و طوریکه مطالعه گردید هنوز هم فرصت است که چاره اساسی به عمل آید !!! اگر مدتی دیگری هم بی غوری ، بی پرداختی و بی اعتنایی دوام کند ، امکان چاره اساسی دور تر خواهد گردید .

باید گفت : اوضاع موجوده وطن در قلوب روشنفکران و مردم اضطراب شدیدی را تولید نموده و این تشویش روز به روز بصفوف عامه مردم سرایت میکند . اگر چه فعلاً سوال مهم نزد اکثریت این است که لقمه نان چطور بدست می آید و اقلأ زندگی را چه قسم دوام داد ؟

بلی ؛ اکثر این مردم بیچاره از پیشرفت های دنیای متمدن واقف نیستند، تصور میکنند که اوضاع تمام دنیا به همین منوال باشد !! از اینجا است که مردم از حکومت ها مطالبه بهبود اوضاع وطن را بمثل دنیای دیگر ندارند بلکه پس فقط سوال مهم این است که اکثریت به دردشکم مواجه و محتاج یک لقمه نان هستند !!!

فکر به نان صحنی هم موجود نیست و نه در طلب نان برای صحت کدام حرکت درک دارد ؛ بلکه به بیچاره گان یا نان جو باشد و یا جواری ؟ فرقی نمیکند تنها به همان که دفع گرسنگی و حالت مخصه خود را بنمایند .

**بلی ؛ این است درد و داستان واقعی هموطنانم :** « سال قحطی « ۱۳۵۰ هجری شمسی » وقت فصل زمستان در چندین ولایات افغانستان مردم علف خوردند و حتی اکثر علف را هم پیدا کرده نتوانستند و آخر جان را به حق سپردند.

تلفات مردم در ولایات « بادغیس ، غور ، میمنه ، چغچران و دولت آباد » به لکها بالغ گردید بلی ؛ اطفال جوانان سالخودگان ، مردان و زنان غیور از اطراف ولایت به شهرهای مراکز از دست گرسنگی و بد حالی مراجعه کردند و کوچه به کوچه به پی طلب لقمه نان به اندازه حیات رمق پرداختند .

ولی ؛ با این هم اکثر نتوانستند لقمه از نان خشک بدست آرند نتیجه آن شد که علاوه از تلفات مردم از قریه ها و دهات از شهرهای ولایات مذکوره تلفات به اندازه رسید که بلایه ها و شارورلیها به تکفین مستون آن هم موفق نشدند !!

**افسوس !! اطفال می گریستند و از پدر و مادر نان میخواستند و پدر و مادر می گریستند که نان از کجا بدست آمده میتواند ؟؟؟؟ آخر طفل جان را به حق می سپارید و به پای آن پدر و مادر به جانکندن و نزع شروع میکردند .**

**افسوس !! پدر و مادر پسر و دختر جگر گوشه خود را در بدل قیمت اندک و سمندهای نجس برای لقمه نان جهت دفاع از مرگ بفروش میرساندند و برای آبد در بین پدر و مادر و اولادها جدایی دلخراشی بمیان می آمد .**

افسوس !! مردم با قدرت و آنانیکه گندم را در گدامهای خویش ذخیره کرده بودند و آنانیکه در استفاده سو و قاچاق برای اسناد گرفته اند در چنین حالت هم آرد و گندم و مواد خوراکی را بالای هموطنان گرامی و بیچاره خود چنان محاصره کرده که حتی حیات و محات آنها را هم در نظر نه گرفته ، بلکه در بدل حیات آنها برای خود سرمایه ها تهیه کردند.

افسوس !! با این ارتباط اجتماعی و ملی در بین مردم ما باید گفت ملتیکه با این سویه ارتباطات ملی در بین آنها ضعیف شده باشد امید ارتقا و سعادت ملی از آنها مشکل بوده و این ملت در چنین حالت تباہ کن به تجزیه و فناه مدعی مواجه است .

افسوس !! به این همه بی نظمی ها ، تباهی و فساد ها عده یی از محترمان جسور و مغرور مردم که داد از رفاهیت ، مدنیت ، انسانیت ، لیاقت کفایت ، ارتقا ، شجاعت و خدمت گذاری میزنند .

افسوس !! مردمان قسی القلب در چنین حالت رقت اور با عیاشی و بی بند و باری می پردازد و از خون مردم برای خود نشایسته ها و غذا های ویتامیندار تهیه میکنند و برای معالجه مریض اندک خود و اولاد های خود ، به شفاخانه های اروپا و دنیای متمدن مراجعه میکنند و...

**باید گفت :** عده از روشنفکران کاذب در چنین حالت هم به پخش کردن تیوریهای خشک و آن هم راجع به موضوعات سعب العبور و قبل از وقت جهت عوام فریبی بر نگاهی ملی می پردازند و

به استثنای نظریات و خواسته های پر تمتراق بدون سهمگیری در جنبش روشنفکری و نجات مردم قدمی بر نمی‌دارند .

بلی ؛ افسوس !! این گروه بنام خدمت به مردم در سدد تولید اختلافات عمیق بین مردم اند ، البته معاذیر سیاسی برای خدمت‌گزاری قابل قبول اند ولی ؛ چنین نبوده !! بلکه اگر میخواستند خدمت حقیقی نمایند در بین مردم همفکری و اخوت را تولید مینمودند و در حالت فاجعه سال گذشته « ۱۳۵۰ هـ - ش » جبهه را برای نجات مردم تشکیل داده برای معاونیت و تفهیم عوامل بدبختی خود را بمرکز گرسنگی می‌رساندند . باید گفت: حتماً حرکت آنها بی‌تاثیر نبوده و نه محترکین سیاسی مانع چنین حرکت ملی آنها می‌گردیدند .

سال گذشته « ۱۵۳۰ هـ - ش » در چندین میتنگهای پوهنتون کابل ؛ حتی قبل از توزیع گندم به شدت یاد اوری نمودم ، به این و آن صاحب ! داد زدم که فروش گندم بالای آنده مردمانیکه بدل قیمت بدست ندارند و یا برای سود بدست آوردن ؛ آن را انبار میکنند ، خطا است !! بنا ؛ تجویز اساسی برای توزیع گندم و بخصوص رسانیدن گندم بمرکز ، جهت دست رسی مردم به آن ؛ اشدأ ضروری و حیاتی است.

ولی ؛ افسوس : نعره هایم شنیده نشد و یکتعداد از چالاکان به چالاکي ، اولیا ء امور را فریب داده خود را لایق ، فعال و مخلص معرفی نموده و موجودیت ملی را حیف و میل نمودند . به هرتقدیر !! سال گذشته ، گذشت و در سال موجوده هم آنانیکه نتواستند حاصل گیرند به مشکلات شدیدی حیاتی مواجه اند و... .

در وطن : هزارها فشارها و تباهی موجود است ! از گذشته باید عبرت گرفت و برای آینده اصلاحات جدی بمیان آیند . مگر ؛ افسوس !! این است که هزارها وقایع و حوادث در این خطه پاک افغان ، موجب عبرت برای اولیای امور واقع نمیگردد و نه واقع اند .

اشخاص ملی ؛ قدرت بدست ندارند که چاره اساسی چنین بی‌نظمی های اجتماعی را بنمایند ، حتی عناصر واقعی ملی روز به روز از بین رفته و شبکه های جاسوسی استعمار و استثمار و کمینی های فروش اموال پخته در بازار های ما ، موقع را برای خدمت به آنها نا مساعد میسازند که با نیرنگهای مختلف و وسایل متنوع بضد عناصر ملی مجادله میکنند ، و اگر چنین نمی بود :

چرا ؟ تا حال نتوانستیم که از آب روی زمین خود استفاده کافی بنمایم !! چه رسد حال به اینکه از آبهای داخل زمین پیش بینی کرده ، استفاده مینمودیم ؟

چرا ؟ نتوانستیم که از بته ها و مواد خود دوا بسازیم !! تا به میلیونها بته های مفید و حیاتی ما به خاک برابر نشود .

چرا ؟ نمی‌توانیم که از معادن خود استفاده کافی نموده ، از مواد خام خود آهن را بدست آورده و توسط آهن خویش ماشین الات ثقیل و خفیف و پرزه جات بدست آوریم .

چرا ؟ نمی‌توانیم که مردم واقعاً یک به دیگر همدست شوند و جمعاً مشکلات اجتماعی خود را حل کنند ، آنهایکه دعوی رهبری دارند بدانند که استعداد رهبری واقعی در آنها سراغی نیست و آنهایکه دعوی سیاسی میکنند ؛ هنوز هم به سیاست پخته و مفید پی نبرده اند و نه سیاست دان را چنین کلمه های نارسا استعداد داشته زیرا ؛ چالاکي چیزی ، علم و فهم چیزی دیگر ، تقریر کردن و گفتن چیزی دیگر و اقدام خیر خواهانه و عمل ، چیزی دیگری است .

پس چه باید کرد و چاره اساسی چه خواهد بود؟

اوضاع موجوده چنین وانمود میکنند که اگر فرضاً حرکت و یا تغیر سیاسی بمیان آید!!! باید در هررشته از صفر و نقطه، شروع به کار کرد و همچنان چنان جدیت به عمل آید که شب و روز به کارهای فعال و موثر دوام داده شود و....

اگر از من جواب سوال مذکور پرسیده شود: من قبل از جواب دادن، میخواهم بگویم که باید اعتراف کرد که فعلاً مردم احساس وحدت و وطنی را روز به روز فراموش میکنند!!!

تا وقتیکه: در بین مردم احساس وحدت و وطنی تقویه، قوی و پخته تر نگردد؛ بگمان اغلب از چنین صفوف «متفرق و بد بین» که دچار توطیه اجنبی شده اند، برای انجام وظایف اجتماعی و ملی امیدواریها دشوار و خطا است.

باید گفت: فعلاً اکثر مردم چیز دان مایوس اند و از جانب هم خود را مسوول پشرفت اجتماعی نمیدانند! بعضی ها قلباً «در باطن» خود را حتی متعلق به این وطن نمیدانند و نی هم در مقابل خدمت به وطن کدام احساس مسوولیت واقعی دارند!!! و یکتعداد مایوس میگویند:

- اگر وطن از ما می بود! افعلاً از استعداد ما باید کار گرفته میشود و در خدمت به وطن تقدیر می گردیدیم و مورد انفجار بی مورد و مایوس واقع نمی شدیم.

- اگر وطن از ما می بود! حقوق من و حقوق برادران من تلف نمیگردید.

- اگر وطن از ما می بود! چرا بدون قناعت و دلیل تحمیلماً مجبور می گردیدیم که در مقابل خطا کاران ساکت و خاموش باشیم و اقللاً اظهار رای کرده نتوانستیم؛ اگر اظهار رای نمایم به آن هیچ پرداختی نمی شود و یا شاید به سمع اولیای امور نمی رسد؟

چرا؛ در وطن چنین تحریفات و خطا کاریها دوام دارد؟

چرا؛ بعضی مردم یک به دیگر دزد شده اند؟

چرا؛ قانون به حالت طبیعی مردم دیده نمیشود، و نی از رموز طبیعی مردم آگاهی دارد؟

چرا؛ تحقیق اقامه دعوا و فیصله های مجرای طبیعی را از دست داده و هر روز میلونها عقده ها بمردم تولید میشود؟

چرا؛ از دنیا عقب مانده ایم و با توان نمی توانیم چیزی کرده بتوانیم؟

چرا؛ منحرف تربیه میشویم و روز به روز سویه را از دست میدهیم؟

چرا؛ در وطن خویش قدرت جایز خود را از دست داده ایم و به شانہ دیگران میرقصیم، حتی چنین احساس میشود که تازنده ایم باید برقصیم و برقصیدن خود افتخار کنیم.

چرا؛ باید ما همیشه گدا باشیم و به گدایی خود باید صبر، قناعت و حوصله را از دست ندهیم و برای علاج اساسی آن عملاً قدم را هم بالانه کنیم و حتی در فکر خود چنین فکری را تخریب کاری عقیده داشته باشیم.

باید گفت: افسوس؛ این همه مآیوسی ها در چنین حالت و شرایط که همه در درد و امراض اجتماعی مبتلا هستند، بجا و درست نیست! و ضرورت می‌رم است تا همه با هم باید در بهبود وضع به قدر توان خویش دست بکار شوند.

پس؛ به اثر این تپش ملی که دارم، بقلم خویش اجازه میدهم که کلمات چندی را در چنین حالت غیر مرغوب بجواب سوالیکه: چه باید کرد و چاره اساسی چه خواهد بود؟ چیزی تحریر نمایم.

قبل از اینکه بجواب پردازم اظهار تاسف میکنم که بجواب سهل این سوال انشاء پردازان سالها انشاء پردازی بی مورد مینماید.

اگر بگویم: راه بحر نداریم؛ حقیقت است که ما راه بحر نداریم! اما؛ آنقدر معادن و منابع ثروتی داریم که اگر از صورت استخراج و استفاده آن به عقل و منطق کار گرفته شود به مدنیت مرفع مردم ما کفایت میکند و از جانب هم ضرورت جدی است تا حقیقت را صادقانه با مردم در میان گذاشت:

**- خطاست:** که تنها از اجانب؛ امید مساعدت داشته و به خود حرکت ندهیم و به مردم خود اعتنای لازم نداشته باشیم.

**- خطاست:** اگر بگویم که کار وابسته به ماشین الات خارجی است! زیرا؛ ماشین الات خارجی را انسانها ساخته و ما هم انسانیم، میتوانیم اگر حرکت واقعی دستجمعی مردم بمیان آید از خود ماشین الاتی را بمیان آریم.

**- خطاست:** که تنها آموزیدن و استثناء اجانب را مایه امیدواری آخری قرار دهیم و به کله و مغز خود و استعداد های مردم خود متوجه نگردیم.

**- خطاست:** که بلند بردن سویه اقتصادی را تنها توسط معاونتهای خارجی تصور کنیم و به خود حرکت ندهیم.

**- خطاست:** که بگویم از زور باید کار گرفت! زیرا؛ کار های جبری به کارشکنی ها مواجه میگردد.

**- خطاست:** اینکه بعضی ها میگویند که آزادی بیان ما بیش از وقت است! بلکه واقعیت این بوده که هنوز هم آزادی واقعی برای مردم داخل قوانین اصلی و فرعی که به مفاد حقیقی مردم باشد درک ندارد و باید یک قرن قبل این کار عملی میگردد.

زیرا؛ تا وقتی که مفاهمه درست و خیر اندیشی برای خیر و آبادی وطن بمیان نه آید و جمعاً به حرکت اختیاری و ایجاری شروع نکنند، امید بهبود اوضاع، ارتقا، رفاهیت و تمدن دلخواه نادرست خواهد بود.

نوت: « هدف من از آزادی بیان آن است تا » حلال را بالای انسان، حرام و حرام را بالای انسان، حلال « نه ساخته، بلکه هر اقدام با سنجش منطقی و در حوضه اختیار؛ بر مبنای قوانین اصلی و فرعی، سنن وطنی و به خیر و سعادت بشریت، استوار باشد. »

**- خطاست:** که بگویم انتظار باید کشید و هنوز هم شرایط مساعد نیست! زیرا؛ شرایط را مردم مساعد می سازند نه انتظار!! بناً نظر به تحلیل دقیق چنین تلقین فرصت ها را از دست داده تا اینکه مردم را با چنین بدبختیها مواجه گردانیده اند.

باید گفت: کسانی که چنین تلقین میکنند به جوابش گفته شود؛ تا چندین قرن باید انتظار کشید! در حالیکه شرایط بدون جد و جهد و مفت مساعد نمیگردد و جانب هم همه مطلع اند که از مدت های متمادی انتظار کشیدیم و انتظار خشک به پسمانها و اضرار انجامید.

**- خطاست:** اگر بگویم که چه کنیم، خواست خدا ﷻ چنین است! زیرا؛ خدا ﷻ به بنده خود دست و پا و اعضا و وسایل و عقل و فکر و اختیار داده تا در حوضه اختیار فعالیت نماید. بلی؛ او دنیا را دارا اسباب و وسایل ساخته و مردم را به جد و جهد مکلف گردانیده است، بناً؛ باید هیچ مسلمان بنام اسلام از حقایق و واقعیت های اسلامی منحرف نشود.

ببخشید اگر از حل این سوال: در چنین حالت غیر مرغوب چه باید کرد و چاره اساسی چه خواهد بود؟ دور رفته باشیم زیرا؛ آنقدر تخریبات و حل اساسی این سوال موجود است که اندازه ندارد، از اینجا است که هوش و هوس فعال را از دست داده ایم و تحت تاثیر تلقینات نادرست اصل این سوال را معما لاینحل دانسته با این همه موانع میکوشیم.

بباید این معما یکه شما آنرا معما ساخته اید و حال گناه آن گناهکاران را بدوش معصومان می اندازید، طور درست حل کنید و دقت فرمایید با این فرمول ساده:

« تا وقتی که تعبیر امیدواری و اعتماد مثبت را در بین مردم تبارز ندهیم؛ امید بهبود اوضاع و پیشرفت مدنیت دشوار است. »

بناً؛ اگر خواسته یا نه خواسته باشد؛ میگویم: اگر در بین مردم تخم امیدواری و اعتماد کشت میکنید! راه اش این است که قدرت را قانوناً بدست مردم دهید و کارها را به مردم بسپارید.

تا اولیای مقدرات مردم در مقابل مردم مسوولیت واقعی را احساس کنند و از راه احزاب ملی قدرتهای مردم با اهلس سپاریده شوند، که در آن صورت چنین خواهد شد:

**- آن وقت** باور است که قوای سه گانه « مقننه، قضاییه و اجراییه » در مقابل مردم مسوولیت را احساس میکنند و فعالیت مزید برای خدمتگزاری به میان می آید.

**- آن وقت:** ضرور اشخاص با کفایت و لیاقت روی کار می شوند و در مدت کم وطن عزیز را به پا استاده خواهد کرد! زیرا؛ فعلاً اکثری فکر عمل و اختیار مردم در وظایف دخیل نیست!! درست است که ما انتخابات و شورای ملی داریم. ولی؛ نباید فریب داده شود که این انتخابات چطور و به منظور چیست؟

نتیجه آن این نخواهد بود که آیا: انتخاباتیکه بدون احزاب و توام با غل و غش باشد، مردم از شورای ملی بی اعتماد باشند!

چون اکثری و کلا به چنین حالت غیر مرغوب مبتلاً اند. پس؛ قوه اجراییه که از راه اعتماد چنین شورای ملی بمیان آید، آمیدواری از آن چه خواهد بود؟

بیاید: بمنظور خدمت واقعی به وطن و مردمان غیور خود؛ حکومتها را از عناصر صالح مردم توسط نماینده های واقعی مردم، از خود مردم بسازیم.

بیاید: مسوولیتهای را بمردم بسپاریم ونگران اوضاع باشیم که به چه قسم عدالت اجتماعی تامین میگردد.

باید گفت: اگر این نوع حرکت در فکر بعضی مردم دشوار باشد و با این نوع حرکت را به ضد منافع خود تصور میکند خطا کرده اند.

زیرا؛ طوریکه من در فکر خود این نقشه را تثبیت نمودم، منافع شخصی جایز مردم همه بدون تطبیق این نقشه، صورت پیدا کرده نمی تواند.

البته منافع شخصی ناجایز را محل بحث و تحلیل نمیدانیم! بخاطر اینکه تامین منافع شخصی ناجایز، آخر به تباهی و خسران دائمی مواجه است.

پس!! ای هموطنان دلیر: بیاید تحلیل درست کنیم؛ که آیا مردم بیچاره و فقیر وطن ما، در این قرن قمر به چه بدبختیها و فلاکتها مواجه هستند، و علاج اساسی آنها چه خواهد بود؟

بنآ ضرورت است:

تا حکومت خیر خواه و زعیم ملی به قدرت برسد! و آن رهبر ملی با کابینه متخصص هر شق، آگاه و خیر اندیش؛ زمینه و وسایل را مساعد آن سازد تا یکجا با فرزندان صالح و آگاه وطن؛ اقدامات عملی خیر خواهانه، ملی و بشری را بمنظور «جستجو، دریافت، درجه بندی، تشخیص و معالجه» درد و امراض اجتماعی، انجام دهند.

من باور کامل دارم:

در صورتیکه امراض اجتماعی به شکل «عالمانه، منطقی» و توام با صداقت و ایمانداری و به اساس لوایح و ظوابط از جانب متخصصین امور «تشخیص» گردد و بخاطر «معالجه» آن، برای هر «درد و مرض» نسخه و ادویه مشخص داده شود، در آن صورت امکان آن موجود است تا در وقت کم این امراض تداوی و باعث سعادت و نیکبختی خواهد شد.

و اگر این امراض دقیق تشخیص نگردد و در معالجه آن بهانه ها و مشکلات قلمداد شود، در آن صورت به امراض مزمن و خطرناک تبدیل شده؛ با وجود اینکه به همه سرایت میکند، باعث تباهی و هلاکت خواهد شد!!!

فلهذا؛ محال است امید اصلاحات واقعی ملی و بین المللی را از شخصینهای کاذب داشته باشیم باشد به علاج درد های! جای شک نیست که شخصیتهای کاذب به هر رنگ و نامی که مردم رسیده گی میتوانند.



اما؛ نقیصه مهم در اخلاصمندی، صداقت، تشخیص مرض و تداوی آنها است!!

بنآ؛ تا وقتیکه مجادله به ضد معقولیت جاری و روان باشد، علاج اساسی حل مشکلات مردم دشوار خواهد بود؟

پس؛ اگر به مردم خویش واقعاً متوجه گردیم، بالای زخمهای شان مرحم گزاریم و آنها را با یک دیگر پیوند ساخته و حدت دهیم، و همچنان اگر مردم را قلباً امیدوار و اदार فعالیت سازیم و از نظر مردم و به فکر مردم بالای مردم قدرتها را از خود مردم، بمیان آریم؛ آن وقت است که باید گفت: «مشکلی نیست که آسان نشود»!!

در غیر از آن، به کمال تاسف در اختتام هم باید گفت: وضع موجوده وطن رقت انگیز است و خطر توفان تباهی با وحشت، نزدیک همه میشود!! که در آن وقت؛ چاره اعلاج امراض اجتماعی، به مشکلات مواجه خواهند شد و از جانب هم کدام طبیبی واقعی یافت نخواهد شد، که برایش بگویم:

**طیب بگو مرض من چه و چاره ام چیست؟**

\*\*\*

« پایان کتاب »

دوکتور محمد سعید « سعید افغانی »

سال ۱۳۵۱ هجری شمسی - کابل

تهیه و ترتیب کننده: برهان الدین « سعیدی »

[www.said-afghani.org](http://www.said-afghani.org) - بازگشت به صفحه اصلی